

کافه نظر

باز آمد بوی ماه مدرسه

عسل عباسیان: فردا دوباره پاییز از راه می‌رسد و کودکانی بر برگ‌های زرد و نارنجی قدم می‌گذارند و اولین روز کلاس را تجربه می‌کنند. همیشه اولین‌ها در خاطره‌مان می‌مانند. اولین روز مدرسه، اولین معلم و اولین هم‌کلاسی‌ها. خاطره خوب آبی‌بازی در زنگ تفریح و دویدن در حیاط مدرسه... خاطره‌بازی همیشه شیرین است. مخصوصاً بازی با خاطره اولین روز مهر! اولین مهری که طور دیگری گذشت. به بهانه سالروز آغاز سال تحصیلی به سراغ چهارچهره رفتیم تا آنها آنچه از اولین مهر زندگی‌شان در خاطر دارند، با ما مرور کنند.

عزت‌الله انتظامی◀ بازیگر



آن‌روزها که کلاس‌اولی بودم، ساکن محله سنگلج بودیم. مادرم یک‌روز صبح من را برد کوچه دباغ‌خانه و آنجا مدرسه‌ای بود به اسم «عنصری» که اسم من را در آن نوشت تا من هم بروم و درس

نادر مشایخی◀ موسیقیدان



جذابت روز اول مهر و رفتن به مدرسه برای من در کتاب‌های رنگارنگ و جذاب خلاصه می‌شد. کلاس اول در مدرسه «فرهاد» درس خواندم؛ مدرسه‌ای در چهارراه آبسردار و در حوالی اداره تئاتر. همیشه سرویس داشتیم اما گاهی که برف می‌آمد

مژده دقیقی◀ مترجم



روز اول مدرسه را خوب یادم نیست. مدرسه‌مان مدرسه‌ای بود به اسم «نوبه» که فقط هفت، هشت‌ماه در آن درس خواندم. اواسط کلاس اول بودم که چون خانهمان عوض شد مدرسه را هم عوض کردیم و هیچ تصویری از آن مدرسه یادم نیست. بعد از آن، به مدرسه «مهران» رفتیم، واقع در جمشیدآباد

فریدون مجلسی◀ کارشناس روابط بین‌الملل



وقتی به سن مدرسه‌رفتن رسیدم، من را به دبستانی نزدیک خانه در ده قلهک فرستادند؛ روبروی سفارت روس و در جایی در ساحل مرتفع رودخانه میز و نیمکت‌های قهوه‌ای و زمخت مدرسه در نخستین روزهای درس و دوری از خانه، بر اندوه من می‌افزود. هنوز صاحب‌خانه و مدرسه به توافق نهایی نرسیده بودند. چندساعت طول کشید تا آن نیمکت‌ها را به اتاق‌ها بردند. کلاس ما اتاقی کوچک در طبقه بالا بود. میز و نیمکت‌ها را به‌زور در آن جا دادند و ما به کلاس رفتیم. باید با مداد نقطه‌گذاری و نقطه‌ها را به‌هم وصل می‌کردیم. آن کار به‌نظم عبث بود و دوست نداشتیم. هیچ همبازی و دوستی نداشتیم. ناظم هرروز ما را به‌صف می‌کرد. دست‌هایمان را جلو می‌گرفتیم تا ببیند. آنهایی را که دست‌هایشان کثیف و زیر ناخن‌هایشان سیاه بود و تعدادشان کم نبود، با خط‌کش می‌زد. سسرها را برای اینکه شپش نگذارد تراشیده بودند. معمولاً روی سر تراشیده



کودکان مورد بررسی قرار گرفته است.

درآمده است. همچنین در پرونده یادبود سیمین بهبهانی، یدالله رویایی، فرزانه میلانی، ناهید کبیری، حافظ موسوی، جلال توکلیان و علی بهبهانی مطالبی نوشته‌اند. در صفحات روزی روزگاری، اول مهر از مدرسه تا دانشگاه از پرونده‌های خواندنی این شماره مجله است و در صفحات نهادهای کارنامه کلون پرورش فکری کودکان مورد بررسی قرار گرفته است.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۹۲ • ۲۶ ذی‌القعدة ۱۴۳۵ • ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۲۰ • ۱۲ صفحه + ۱۶ صفحه ضمیمه • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۷ • اذان مغرب ۱۸:۲۰ • اذان صبح فردا ۴:۲۹ • طلوع آفتاب ۵:۵۳

روزنفرها



کارتون خواب



پیام برومند
payam.borumand@gmail.com

آمیولانس

آ شیر آب هم وا؟



پوریا عالمی

• وسط تحریریه داشتیم برای سردبیر و رفقا تعریف می‌کردم که: دیروز شیر آب را باز کردم یک‌قلب آب بخورم که یکهو دیدم که! آمیولانس لب‌به‌لب آدم بود لب‌به‌لب که می‌گویم منظوم این نیست که خیلی لب‌به‌لب بودها. منظوم این است که یعنی تاحدودی پر. راستش ما خودمان یک عمر لب‌گزان با همین آمیولانس، با لب تشنه رفتیم لب‌چشمه و لب تشنه بر گشتیم، لب تشنه کجا و لب چشمه کجا، این کجا و آن کجا؟ به‌قول شاعر میان ماه من تا ماه گردون که دیگر منتشر نمی‌شود تفاوت از زمین تا آسمان است. خلاصه آمیولانس لب‌به‌لب آدم بود و حال همه هم خراب خراب چرا، چون نفسشان گرفته بود. چرا؟ از من می‌پرسید چرا؟ واقعا؟ به‌خاطر بدی هوا. به‌خاطر بی‌آبی. به‌خاطر بی‌جنگلی. به‌خاطر بی‌رودی. به‌خاطر بی‌دشت و مرغی. یعنی این گونه عجیب طبیعت خراب‌کن، یعنی همین دیو یک‌سر و دوگوش، آدمیزاد دویا را عرض می‌کنم، چی از طبیعت باقی گذاشته؟ حالا یگویم تقصیر کی است؟ چی؟ تقصیر دولتی‌ها؟ مسوولان؟ مدیران؟ این را هم ببندازیم گردن صبحی‌ها؟ والا ما هم بچه بودیم هرچی می‌شکست و هر گچی گم می‌شد، می‌انداختیم تقصیر صبحی‌ها، دارم غمی‌زنم؟ واقعا دارم غمی‌زنم؟ حق ندارم؟ زنم؟ صبح رفتم حمام، نگو آب جیره‌بندی شده، الان ۹۶ درصدم کفی است. آنهایی که با ۹۶ درصد کف از حمام آمده‌اند بیرون می‌فهمند من چه می‌گویم. سر ظهر با شدم رفتم جلسه کار فرهنگی کنم، علیرضا رضائی، مدیر نشر مرکز می‌گوید: چرا کف کردی آمیولانس چی؟ می‌گویم کف نکردم که، آب قطع شد. ماهربار هر کاری خواستیم بکنیم آب قطع شد. پس این‌همه آب کجا رفت؟ من یادم است بچه که بودم اینقدر آب زیاد بود مردم روزی سسبار باغچه و حیاط و جلو در و کوچه و ماشین را آب می‌دادند. آبی‌بازی هم می‌کردند. البته آن موقع آبی‌بازی می‌شد انجام داد. پس آب‌ها چی شد؟ ما رفتیم زاینده‌رود، تا چندسال پیش توش قایق‌سواری می‌کردند، ایندفعه توش داشتند راگی بازی می‌کردند آب نبود که. رضائی گفت: بله. جغرافیای ما دارد به تاریخ می‌پیوندد. پس فردا بچه مردم جای اینکه در درس جغرافیا از دریاچه ارومیه و جنگل‌های زاگرس و رود کارون و زاینده‌رود بخواند، باید توی درس تاریخ امتحان بدهد. یعنی باید اسم رودها و جنگل‌ها را مثل اسم سلسله‌ها و هنرمندان از دست‌رفته، از حفظ کند. این حرف‌ها را که دم سردبیر گفت: اونوخ این‌همه وقت، آ شیر آب هم وا؟



انتخاب راحت غذای دلخواه
یخچال FOOD SHOWCASE

فقط با ضمانت
مرکز تماس: ۰۲۱-۸۲۵۵۰ سرویس

